

معناشناسی حدیث «لو دَلَّیْتُمْ بِحَبْلِ الِارْضِ لَهَبَطَ عَلَی اللَّهِ» و نقد دیدگاه عرفا درباره آن

مصطفی آذرخشی*

محمد مهدی کامیابی**

چکیده: از جمله مستندات روایی صوفیه، عبارت «لو دَلَّیْتُمْ بِحَبْلِ الِارْضِ لَهَبَطَ عَلَی اللَّهِ» است. آنها این روایت را به عنوان شاهدی بر نظریه وحدت وجود و موجود تلقی می‌کنند. درباره ماخذ و اسناد این حدیث، باید گفت که در منابع حدیثی شیعه، حدیث مزبور نقل نشده است؛ اما محدثان سنی، آن را در تفسیر آیات ابتدایی سوره حدید، با اسنادی ضعیف نقل کرده و توضیحاتی در مورد آن بیان داشته‌اند. می‌توان گفت، بر فرض صدور این حدیث از پیامبر ﷺ، مراد از آن اشاره به احاطه علم و قدرت خداوند بر همه جاست؛ هم‌چنانکه برخی محدثان نیز بدان اشاره کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها: عرفا / صوفیه / حدیث پژوهی / وحدت وجود / علم خداوند.

Email: M.azerakhshi@gmail.com

Email: M.kamyabi@yahoo.com

*. دانشجوی مقطع دکتری دانشگاه تهران.

**. دانشجوی مقطع دکتری دانشگاه قرآن و حدیث.

۱. طرح مساله

از آنجا که عبارت «لو دَلَّيْتُمْ بِجِبِلِّ إِلَى الْأَرْضِ لَهَبَطَ عَلَى اللَّهِ» در شمار مهمترین مستندات حدیثی عرفا و صوفیه قرار دارد و آنها نیز عموماً در نقل روایات، به مأخذ و سند احادیث توجهی ندارند^۱، ارزیابی منابع و اسناد این روایت ضروری است؛ همچنین تشابهی که در متن حدیث وجود دارد، دست‌مایه تأویلات نادرستی از سوی صوفیه و نیز مجسمه شده است. بر اساس تأویل صوفیه، این حدیث به موضوع وحدت وجود و موجود و تجلی ذاتی خداوند اشاره دارد؛ زیرا در متن حدیث آمده است که اگر طنابی به داخل زمین (چاهی) بیفکنید، بر خدا فرود می‌آید؛ پس باید چاه و زمین، چیزی غیر از خدا نباشد تا این کلام، معنا داشته باشد. با توجه به این مطالب، لازم است که ابتدا صحت انتساب این روایت به پیامبر اکرم ﷺ بررسی شود و سپس فقه الحدیث روایت را مورد توجه قرار دهیم تا به برداشت صحیحی از آن نائل شویم.

۲. بررسی مأخذ حدیث

این حدیث در منابع روایی شیعه، نقل نشده است؛ اما محدثان سنی آن را در تفسیر آیات ابتدایی سوره حدید نقل کرده‌اند^۲ که به ترتیب قدمت، از این قرارند:

۱-۲- عبد الرزاق صنعانی (م ۲۱۱ق) در تفسیر خود آورده است: «عن معمر عن قتادة قال بينا النبي ﷺ جالس مع أصحابه إذ مرت سحاب. فقال النبي ﷺ أتدرون ما هذه؟ هذه العنان هذه رويا أهل الأرض يسوقها الله إلى قوم لا يعبدونه. ثم قال أتدرون ما هذه السماء؟ قالوا: الله ورسوله أعلم. قال: هذه السماء موج مكفوف و سقف محفوظ. ثم قال: أتدرون ما فوق ذلك؟ قالوا: الله ورسوله أعلم. قال: فوق ذلك سماء أخرى حتى عد

۱. چنان‌که ابن عربی، این حدیث را ۱۰ بار در الفتوحات المکیه و ۲ بار در فصوص الحکم ذکر کرده در حالی‌که به مأخذ و سند آن اشاره‌ای نداشته است.

۲. هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.





سبع سماوات و يقول أتدرون ما بينهما؟ ثم يقول: ما بينهما خمس مائة عام. ثم قال: أتدرون ما فوق ذلك؟ قال: فوق ذلك العرش. ثم قال: أتدرون كم ما بينهما؟ قالوا: الله ورسوله أعلم. قال: بينهما خمس مائة سنة. ثم قال: أتدرون ما هذه الأرض؟ قالوا: الله ورسوله أعلم. قال: هذه الأرض. ثم قال: أتدرون ما تحت ذلك؟ قالوا: الله ورسوله أعلم. قال: تحت ذلك أرض أخرى ثم قال: أتدرون كم بينهما؟ قالوا: الله ورسوله أعلم. قال: بينهما مسيرة خمسمائة سنة حتى عد سبع أرضين. ثم قال: والذي نفسي بيده لو دلى رجل بحبل حتى يبلغ أسفل الأرض السابعة لهبط على الله. ثم قال: هو الأول والآخر والظاهر والباطن و هو بكل شئ عليم.» (صنعاني، تفسير القرآن، ج ۳، ص ۳۰۰)

۲-۲- در مسند احمد بن حنبل آمده است: «حدثنا سريج قال: حدثنا الحكم بن عبد الملك عن قتادة عن الحسن عن أبي هريرة قال: بينما نحن عند رسول الله ﷺ إذ مرت سحابة فقال: أتدرون ما هذه؟ قال قلنا: الله ورسوله أعلم قال العنان وروايا الأرض يسوقه الله إلى من يشكره من عباده ولا يدعونه^۱... ثم قال: وأيم الله لو دليتكم أحدكم بحبل إلى الأرض السفلى السابعة لهبط. ثم قرأ: هو الأول والآخر والظاهر والباطن و هو بكل شئ عليم.» (ابن حنبل، ج ۲، ص ۳۷۰)

۲-۳- در سنن ترمذی با این اسناد آمده است: «حدثنا عبد بن حميد و غير واحد المعنى واحد قالوا أخبرنا يونس بن محمد أخبرنا شيبان بن عبد الرحمن عن قتادة قال حدث الحسن عن أبي هريرة قال: بينما نبي الله ﷺ جالس و أصحابه إذ أتى عليهم سحاب. فقال نبي الله ﷺ هل تدرون ما هذا؟ قالوا: الله ورسوله أعلم. قال: هذا العنان هذه رويا الأرض يسوقه الله إلى قوم لا يشكرونه ولا يدعونه... ثم قال: والذي نفسي محمد بيده لو أنكم دليتكم بحبل إلى الأرض السفلى لهبط على الله. ثم قرأ: هو الأول والآخر والظاهر والباطن و هو بكل شئ عليم»

۱. از آنجا که متن این روایات قبل از عبارت «لو دليتكم بحبل لهبط على الله»، مانند یکدیگر است، تنها به ذکر اسناد حدیث و عبارت موردنظر در منابع گوناگون اکتفا می‌شود.



ترمذی بعد از نقل حدیث می‌گوید: «هذا حديث غريب من هذا الوجه، و يروى عن أيوب و يونس بن عبيد و علي بن زيد قالوا لم يسمع الحسن من أبي هريرة. و فسر بعض أهل العلم هذا الحديث فقالوا إنما هبط على علم الله وقدرته و سلطانه، و علم الله وقدرته و سلطانه في كل مكان و هو على العرش كما وصف في كتابه» (ترمذی، ج ۵، ص ۷۸)

۲-۴- طبری در جامع البیان نوشته است: «حدثنا بشر، قال: ثنا يزيد، قال: ثنا سعيد، عن قتادة، قوله: هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ. ذكر لنا أن نبي الله ﷺ بينما هو جالس في أصحابه، إذ ثار عليهم سحاب، فقال: هل تدرون ما هذا؟ قالوا: الله ورسوله أعلم، قال: فإنها الرقيع موج مكفوف، و سقف محفوظ، قال: فهل تدرون كم بينكم وبينها؟ قالوا: الله ورسوله أعلم؟ قال: مسيرة خمس مئة سنة... ثم قال: و الذي نفس محمد بيده، لو دلى أحدكم بحبل إلى الأرض أخرى لهبط على الله، ثم قرأ: هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و قوله: وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (طبری، ج ۲۷، ص ۱۲۵)

۳. بررسی اسناد حدیث

در تفسیر صنعانی و تفسیر طبری، معلوم نیست که قتاده، این حدیث را از چه کسی شنیده؛ بنابراین سند حدیث در این دو کتاب، مرسل است؛ چنانکه ابن کثیر نیز همین اشکال را بر سندی که این تفاسیر برای حدیث مزبور آورده‌اند، مطرح کرده است. (نک: ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۸، ص ۴۲) از طرفی، سندی که ترمذی برای آن ذکر کرده، اگر چه دارای اتصال است، اما با این حال، مورد تردید وی قرار گرفته است. او سند این حدیث را غریب دانسته است؛ زیرا سماع حسن بصری از ابو هریره، محلّ تأمل است و افرادی چون ایوب و یونس بن عبید و علی بن زید گفته‌اند که حسن بصری هیچ حدیثی از ابوهریره نشنیده است. (نک: ترمذی، ج ۵، ص ۷۸) این اشکال به سندی که احمد بن حنبل نقل کرده نیز وارد است. چنانکه البانی در حاشیه خود بر کتاب السنة ابن ابی عاصم و در کتاب ضعیف سنن ترمذی، با ذکر طرق این حدیث، تمام آنها را ضعیف دانسته است. (نک: البانی، ضعیف سنن ترمذی،



ص ۴۲۳

ابن کثیر، در البداية، می نویسد: «ورواه الحافظ أبو بكر البزار و البيهقي من حديث أبي ذر الغفاري عن النبي ﷺ و لكن لا يصح اسناده» (ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۱، ص ۲۱) بنابراین، با توجه به اشکالاتی که بیان شد و نیز تصریحات محدثان اهل سنت، می توان گفت حدیث «لو دلیم بحبل لهبط علی الله» از جهت اسناد، معتبر نیست.

۴. برداشت صوفیه از حدیث

صوفیه، این حدیث را نیز همانند سایر روایات مورد نظرشان، بر موضوع وحدت وجود تأویل کرده اند. آنها حدیث را گویای احاطه وجودی خداوند می دانند؛ چنانکه ابن عربی قائل است که نه تنها اگر طنابی را بر اعماق زمین بیاندازیم، بر خدا فرود می آید، بلکه خود آن طناب نیز عین خداست! از این روست که او به هیچ چیز نزدیکتر از چیز دیگر نیست. (نک: ابن عربی، الفتوحات، ج ۴، ص ۳۹) وی بعد از این عبارات، به آیه «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» اشاره کرده و می نویسد: «فكان بهويته في الجميع في حال واحدة بل هو عين الضدين» (همان) یعنی: «پس خداوند به ذاتش در همه چیز در یک حالت است؛ بلکه او عین چیزهای متضاد {مانند اول و آخر و ظاهر و باطن} است. او می گوید: «مگر ندیدی که وقتی پای شتر ابن عطا به زمین فرورفت، شتر گفت: «جَلَّ اللهُ» پای در زمین نرفت مگر در طلب خدا: «ما غاص إلا ليطلب ربه» (همان، ج ۴، ص ۱۸۹)

در جای دیگری بعد از نقل همین ماجرا می نویسد: «لأن رجل الجمل سجد بالغوص في الأرض يطلب ربه فإن كل أحد إنما يطلب ربه من حقيقته و من حيث هو و نسبة التحت و الفوق إليه سبحانه على السواء» (همان، ج ۴، ص ۴۳۱) یعنی: «این سخن شتر از آن رو بود که پایش با فرورفتن در زمین سجده کرده و به دنبال پروردگارش بود؛ زیرا

۱. مراجعه به روایات معصومین گویای آن است که اسمهای اول و آخر و ظاهر و باطن، متضاد نیستند. (نک: بحرانی، ج ۵، ص ۲۷۹)



هرکسی خداوند را از حقیقتش و همان طور که هست، طلب می‌کند و نسبت بالا و پایین به خداوند یکی است.» او بعد از نقل این داستان، می‌گوید: «قال رسول الله ﷺ لو دلیم بجبل لهبط علی الله و هذا عین ما قال الجمل. فن سجد اقترب من الله ضرورة فیشهد الساجد فی علوه» (همان، ج ۴، ص ۱۸۹) که فرو رفتن طناب در زمین را با فرو رفتن پای شتر در زمین مقایسه کرده و قائل است که هرکسی سجده کند، به خداوند نزدیک می‌شود و او را در مقام والای خود مشاهده می‌کند. در نظر ابن عربی، این خود خداست که فوقیت و تحتیت دارد. وی برای موجه نشان دادن این نگرش، به تأویلات نادرستی درباره آیات قرآن روی آورده است. به طور مثال به آیه «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمَنْ تَحْتِ أَرْضِهِمْ» اشاره کرده و آن را حاکی از دو مقام فوق و تحت برای خدا دانسته است؛ حال آنکه هیچ قرینه‌ای برای این تأویل وجود ندارد. ابوالعلاء عفیفی، مصحح فصوص الحکم، در این زمینه می‌نویسد: «ابن عربی به نسبت دیگری بین حق و خلق یا میان خدا و هستی اشاره کرده و آن نسبت «تحتیت» است؛ سپس در جستجوی شاهی از قرآن یا حدیث بر آمده که اندیشه‌اش را تأیید کند و چیزی جز حدیث «لو دلیم بجبل لهبط علی الله» نیافته که به گمان او، دلیل کافی برای نسبت دادن تحت به خداوند است؛ به این معنی که خداوند اصل و اساس تمام موجودات است؛ همچنین، در جستجوی تکیه‌گاهی از قرآن بر آمده و در برداشت از برخی نصوص دینی، دست به تأویل بعیدی زده؛ آن‌چنانکه آن نصوص را از معنای اصلی خود خارج ساخته و در این کار دچار لغزش شده است؛ مانند آیه «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمَنْ تَحْتِ أَرْضِهِمْ». فارغ از شواهدی که او از قرآن و حدیث آورده، تفکری که او می‌خواهد بدان اشاره کند، روشن و ساده است و آن این است که نسبت تحت دادن به خدا در نزد او، نسبت ذات واحد خداوند به صور موجودات فراوانی است که در آنها تجلی کرده و این



همان مذهب وحدت وجود اوست.» (عفی، ص ۲۳۵)

ابن عربی، آیه سَوِّمِ سورۀ حدید را نیز به همین شکل تأویل کرده است؛ به نظر او، این آیه بر عینیت خدا و عالم دلالت دارد؛ زیرا همه چیز اوست و از آن رو در پایان آیه آمده است «وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» که او به خودش علم دارد: «لأنه بنفسه عليم!» (ابن عربی، فصوص الحکم، ص ۱۱۲)

همچنین عبد الرزاق کاشانی، از صوفیان مطرح قرن هشتم، حدیث مزبور را ناظر بر وحدت وجود دانسته و درباره آن می نویسد: «لو دلیم بحبل لہبط علی اللہ» ای هو التحت كما هو الفوق، و قال: لهُ ما فی السَّمَاوَاتِ وَ ما فی الْأَرْضِ، أی الظہور بصورها» (کاشانی، ص ۷۰) یعنی: «اگر طنابی را به درون چاه بیاندازید بر خدا فرو می آید. یعنی خداوند زیر است، همچنانکه بالاست و خدا فرموده: آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، برای اوست. این تعبیر به معنای ظهور خداوند به صورت همه چیز است.»

سید حیدر آملی، عارف مشہور قرن هشتم، در کتاب جامع الاسرار خود، در بیان معرفی دو دعوت توحیدی، موسوم به توحید انبیاء و توحید اولیاء، دعوت توحیدی انبیاء را توحید ظاہر می داند که دعوت به پرستش خدای واحد و ترک بت پرستی است. سپس درباره توحید اولیاء می نویسد: «و توحید الأولیاء هو التوحید الباطن، و هو دعوة العباد الى مشاهدة وجود واحد، ونفی وجودات کثیرة، لقوله تعالى: كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، و لقول النبي ﷺ «لو دلیم بحبل لہبط علی اللہ» و هذا هو الموسوم بالتوحید الوجودی» (آملی، ص ۸۴) یعنی: «توحید اولیاء توحید باطن است و آن دعوت بندگان به مشاہدہ یک وجود واحد و نفی وجودات متعدد دیگر است؛ چنانکہ خداوند می فرماید: «هر آنکہ بر روی زمین است، از بین می رود و وجہ با عظمت و گرامی پروردگارت باقی می ماند.»^۱ و پیامبر ﷺ فرموده

۱. بر استناد سید حیدر به این آیه دو اشکال وارد است؛ نخست اینکه آیه مزبور درصدد بیان عاقبت امر



است: «اگر طنابی را بر اعماق زمین بیاندازید، بر خدا فرود می آید.» و نام این اعتقاد توحید وجودی است.»

آلوسی که تفسیر روح المعانی او دارای گرایش عرفانی است، در ضمن تفسیر آیه سَوِّمَ از سورة حدید، به این روایت اشاره کرده است. وی در این باره می نویسد: «از برخی صوفیان قائل به وحدت وجود نقل شده که مراد از سخن خداوند: "خداوند اوّل و آخر است"، این است که موجودی جز خداوند نیست؛ زیرا هر موجودی که تصور شود، چه اوّل باشد چه آخر، خداست. و این عقیده را با استناد به حدیثی تأیید کرده اند که احمد بن حنبل و ... از ابوهریره نقل کرده اند که پیامبر ﷺ فرمود: "سوگند به آن کسی که جانم در دست اوست، اگر طنابی را بر اعماق زمین بیاندازید، بر خدا فرود می آید." ابوهریره می گوید: پیامبر ﷺ سپس این آیه را تلاوت فرمودند: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ». و این معنای عقیده به وحدت وجود مشهور است؛ اما این حدیث متشابه است و ترمذی درباره آن گفته: "اهل علم، این حدیث را توضیح داده و گفته اند که: {اگر طنابی را به اعماق زمین بیاندازیم} بر علم و قدرت و سلطه خداوند فرود می آید." اینکه پیامبر ﷺ در قرائت آیه، انتهای آن «و هو بكلّ شئیّ علیم» را نیز تلاوت فرمود، این معنا را تأیید می کند.» (آلوسی، ج ۱۴، ص ۱۶۸) چنانکه ملاحظه می شود، علیرغم اینکه آلوسی، خود دارای گرایش صوفیانه است، برداشت وحدت وجودی دیگر صوفیان را از این حدیث، مخالف سیاق حدیث دانسته است.

استاد سید جلال آشتیانی نیز در این باره مرقوم داشته اند: «وجود واحد ساری در

← مردم است؛ نه نفی وجود آنها؛ چنانکه از سیاق آیه و استعمال فعل یبقی مشهود است. دوم آنکه مراجعه به روایات اهل بیت علیهم السلام بیانگر آن است که وجه خداوند، به معنای ذات خدا نیست؛ بلکه به معنای راه، دین یا حجتی است که خداوند به واسطه آن پرستیده می شود. (نک: بحرانی، ج ۴، ص ۲۹۵) و معنای آیه با این توضیح این می شود که هر کاری که جنبه الهی نداشته باشد و برای غیر خدا انجام شود از بین رفتنی است. چنانکه خدای متعال فرموده است: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (نحل (۱۶) / ۹۶)



مراتب نزول همان وجود واحد ساری در مراتب صعودست، چون نازل و صاعد، حقیقت وجود واجب است که بحسب فعل متجلی و متشأن در مظاهرست و در هر موطن اسمی خاص دارد و رنگی مخصوص قبول نماید، «و قد قلنا، ان شیئاً واحداً یکن ان یكون ظاهراً و مظهراً، مطابقاً لقوله تعالى، هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ، وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ، أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ. و عن النبی: لو دلیم بحبل إلى الأرض السفلی لهبطتم - لهبط - إلى الله.» بنابر آنچه که ذکر شد، وجودی واحد به ذات خود متطور و به نفس خود دائرست و یدور علی نفسه.» (آشتیانی، ص ۱۱۷)

با توجه به قرائن فوق، می توان گفت که عرفا و صوفیه، حدیث مورد نظر را به عنوان شاهی بر وحدت وجود و موجود دانسته اند. به این ترتیب که چون طنابی بر زمین افکنده می شود، بر خدا می افتد، پس زمین چیزی جز ذات خدا نیست؛ هم چنانکه در هستی چیزی جز خدا نیست؛ بلکه خود طناب نیز چیزی جز خدا نیست! حال باید دید که این برداشت از حدیث چقدر با متن آن و نیز آیات و روایات دیگر سازگاری دارد.

۵. بررسی متن حدیث

چنانکه ملاحظه شد، عبارت «لو دلیم بحبل لهبط علی الله»، در ضمن روایت مفصلی آمده است که در مستندات صوفیه، آن عبارات ذکر نشده است؛ آنچه مورد توجه آنها قرار دارد، فقط همین جمله است که به این معناست: «اگر طنابی را به درون زمین بیاندازید، بر خدا فرود می آید.» از میان عبارات دیگر روایت، جمله ای که به نظر می رسد با قسمت مورد نظر، مرتبط باشد، این است: «قال: أتدرون ما تحت ذلك؟ قالوا: الله ورسوله أعلم. قال: تحت ذلك أرض أخرى. ثم قال: أتدرون كم بينهما؟ قالوا: الله ورسوله أعلم. قال: بينهما مسيرة خمس مائة سنة حتى عد سبع أرضين» (صنعانی، تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۰۰)

یعنی: «پیامبر اکرم ﷺ از اصحاب پرسیدند: آیا می دانید که زیر این زمین



چیست؟ عرض کردند: خدا و رسولش داناترند؛ پیامبر ﷺ فرمود: در زیر آن، زمین دیگری است؛ سپس پرسیدند: آیا می دانید بین آنها چقدر فاصله است؟ عرض کردند: خدا و رسولش داناترند؛ آن حضرت فرمود: بین آن دو به اندازه پانصد سال فاصله است؛ سپس تا هفت زمین را همین طور برشمرد؛ آنگاه فرمود: «و الذی نفس محمدٌ بیده لو أنکم دلیمتُم یجبلُ إلى الأرض السفلی لهبط علی الله. ثمّ قرأ: هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم» یعنی: «قسم به آنکه جان محمد در دست اوست، اگر طنابی بر پائین ترین زمین بیفکنید، بر خدا فروود می آید؛ سپس این آیه را تلاوت فرمود: «هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم»

این حدیث، با فرض صدورش از پیامبر ﷺ، می تواند ناظر بر احاطه علم و قدرت خداوند بر تمام عالم باشد. این تبیین، برگرفته از تعالیم قرآن و روایات در مبحث توحید است که در ذیل به پاره ای از آنها اشاره می کنیم:

الف) شیخ مفید در الارشاد آورده است که: «یکی از پیشوایان دینی یهود، پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ به نزد ابوبکر آمده و به او گفت: تو جانشین پیغمبر این امت هستی؟ گفت: آری، گفت: ما در تورات دیده ایم که جانشینان پیامبران، دانشمندترین فرد از امت آنان هستند، پس مرا آگاه کن که خدای تعالی کجا است، آیا در آسمان است یا در زمین؟ ابوبکر گفت: او در آسمان و در عرش است، یهودی گفت: پس بنابراین زمین از وجود خداوند خالی است، و بنا به گفته تو در جایی هست و در جایی نیست؟ ابوبکر گفت: این سخن کافران و زندیقها است. از پیش من دور شو و گرنه تو را می کشم! مرد یهودی با تعجب (از این سخن ابوبکر) دور شد و دین اسلام را مسخره کرد، در این هنگام امیرالمؤمنین علی علیه السلام از پیش روی او آمد و فرمود: ای یهودی، دانستم آنچه پرسیده ای و آنچه در پاسخ شنیده ای، ما می گوئیم خدای متعال آفریننده جا و مکان است، پس جایی برای او نیست و بالاتر از این است که جایی او را در بگیرد، و او در همه جا است؛ نه آن چنان که تماس با مکان

داشته باشد، بلکه علم و دانشش هر آنچه در مکان است، در بر گرفته و هیچ چیزی نیست که از تدبیر او بیرون باشد، و من اکنون تو را آگاه کنم به آنچه در کتابهای شما آمده است که به صحت آنچه گفتم، گواهی می دهد، پس اگر آن را شناختی (و دانستی که درست است) بدان ایمان می آوری؟ یهودی گفت: آری، فرمود: آیا در یکی از کتابهای شما نیست که روزی موسی بن عمران نشسته بود، ناگاه فرشته ای از سمت مشرق نزد او آمد، موسی به او فرمود: از کجا آمدی؟ گفت: از نزد خدای متعال، سپس فرشته دیگری از سمت مغرب آمد، موسی به او فرمود: از کجا آمدی؟ گفت: از نزد خدای متعال، سپس فرشته دیگری به نزدش آمد و گفت: از آسمان هفتم، از نزد خدای متعال آمده ام، موسی علیه السلام فرمود: منزّه است آن خدائی که جایی از او خالی نیست، و به هیچ جا نزدیک تر از جای دیگر نیست. آن یهودی عرض کرد: گواهی می دهم که این سخن حق است، و گواهی می دهم که تو به جانشینی پیغمبر، از آن کس که بر آن چیره شده و آن را تصاحب کرده است (یعنی از ابوبکر) سزاوارتری. (مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۲۰۲)

در این حدیث، که حاکی از حقانیت و مظلومیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، ضمن نفی جا و مکان از خداوند، حضور او در هر مکان، به احاطه علم و تدبیر او تبیین شده است: «إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ أَيْنَ الْأَيْنِ فَلَا أَيْنَ لَهُ وَ جَلَّ عَنْ أَنْ يَحْوِيَهُ مَكَانٌ وَ هُوَ فِي كُلِّ مَكَانٍ بِغَيْرِ مُمَاسَّةٍ وَ لَا مُجَاوَرَةٍ يُحِيطُ عَلِمًا بِمَا فِيهَا وَ لَا يَخْلُو شَيْءٌ مِنْهَا مِنْ تَدْبِيرِهِ»

ب) همین تفسیر، یعنی اینکه خداوند در همه جا هست، به احاطه علم و قدرت خداوند بر همه چیز، درباره اسم باطن خداوند نیز مطرح شده است. برای نمونه، در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که در تفسیر آیه سوّم سوره حدید بیان شده، درباره اسم «باطن» خداوند آمده است: «أَمَّا الْبَاطِنُ فَلَيْسَ عَلَى مَعْنَى الْإِسْتِطَانِ لِلْأَشْيَاءِ بِأَنْ يَعُورَ فِيهَا وَ لَكِنْ ذَلِكَ مِنْهُ عَلَى اسْتِطَانِهِ لِلْأَشْيَاءِ عَلِمًا وَ حِفْظًا وَ تَدْبِيرًا كَقَوْلِ الْقَائِلِ أَبْطَنْتُهُ يَعْنِي خَبَرْتُهُ وَ عَلِمْتُ مَكْتُومَ سِرِّهِ» (کلینی، ج ۱، ص ۱۲۳ و صدوق، التوحید، ص

۱۹۰) یعنی: «باطن بودن خدا به معنی درون چیزها بودن نیست؛ بلکه به این معنی است که علم و نگهداری و تدبیرش در همه چیز راه دارد، چنانکه کسی گوید «ابطنته» یعنی خوب آگاه شدم و راز پنهانش را دانستم»

تفسیر امامان علیهم السلام که معلّمان حقیقی قرآن کریم هستند، با سیاق آیه هماهنگ است؛ زیرا در پایان آیه آمده است: «وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ که می‌رساند اسم باطن، به آگاهی و علم خداوند بر همه چیز دلالت دارد. همچنین در طلیعه خطبه ۴۹ نهج البلاغه آمده است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَطَّنَ خَفِيَّاتِ الْأُمُورِ وَدَلَّتْ عَلَيْهِ أَعْلَامُ الظُّهُورِ» (سید رضی، ص ۸۸) یعنی: «ستایش خداوندی را سزااست که از اسرار نهانها آگاه است، و نشانه‌های آشکار بر او دلالت می‌کنند.» و در خطبه ۱۸۶ می‌فرماید: «هُوَ الظَّاهِرُ عَلَيْهِا بِسُلْطَانِهِ وَعَظَمَتِهِ وَهُوَ الْبَاطِنُ لَهَا بِعِلْمِهِ وَمَعْرِفَتِهِ» (همان، ص ۲۷۳) یعنی: «خدا با بزرگی و قدرت بر آفریده‌ها حاکم و با علم و آگاهی از باطن و درونشان با خبر است.» این بیانات نشان می‌دهد که در کاربردهای قرآنی و روایی، از ماده بطن برای اشاره به علم نافذ خداوند استفاده شده است.

این نکته دقیق، در ادعیه اهل بیت علیهم السلام نیز مورد اشاره قرار گرفته است.^۱ بر این اساس، حدیث مزبور را باید ناظر بر احاطه علمی خداوند دانست. این وجه با آموزه‌های معصومین علیهم السلام نیز سازگار است. دانشمندان مسلمان نیز، در جهت تنزیه خداوند، افزون بر این تبیین، کلام دیگری نگفته‌اند. پاره‌ای از این نظرات ذیل عنوان بعد بیان می‌شود.

۶. تبیین محدثان و دانشمندان از حدیث

چنانکه دیدیم، ترمذی ضمن اظهار نظر درباره سند این حدیث، درباره مفهوم

۱. در دعای مروی از امام حسین علیه السلام که پدر بزرگوارشان به جوانی آموخت که دچار عقوبت گناه شده بود (مشلول)، آمده است: «يَا مَنْ بَطَّنَ فَخَيْرٌ» (مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۳۹۹)؛ این دعا در مفاتیح الجنان نیز نقل شده است. (نک: محدث قمی، ص ۱۳۷)

آن نیز مطالبی را بیان کرده است. وی بعد از نقل حدیث و بیان اشکالات سندی آن نوشته است: «فسر بعض أهل العلم هذا الحديث فقالوا إنما هبط على علم الله وقدرته و سلطانه، و علم الله وقدرته و سلطانه في كل مكان و هو على العرش كما وصف في كتابه» (ترمذی، ج ۵، ص ۷۸) یعنی: «برخی از عالمان، این حدیث را این‌گونه توضیح داده‌اند که: {اگر طنابی را به اعماق زمین بیاندازیم} بر علم و قدرت و سلطه خداوند فرود می‌آید و علم و قدرت و سلطه او در همه جا هست؛ در حالی که خود بر عرش است؛ چنانکه در کتابش فرموده است.»

فارغ از اینکه ترمذی چه دیدگاهی درباره بر عرش بودن خداوند دارد، می‌بینیم که وی حدیث را به معنای هبوط طناب بر علم و قدرت خدا دانسته است. علامه مجلسی در تأیید این برداشت، نقل قولی از طیبی در بحارالانوار آورده است: «قال الطیبي فيارووا لو دلتم بحبل إلى الأرض السفلى لهبط على الله: دلتم أي أرسلتم. و على الله أي على علمه وقدرته و سلطانه» (مجلسی، ج ۵۵، ص ۱۰۷) یعنی: «طیبی درباره آنچه روایت کرده‌اند که: «اگر طنابی را به درون زمین بیاندازید، بر خدا فرود می‌آید.» گفته است: "دلتم" یعنی پایین بفرستید و "بر خدا" یعنی بر علم و قدرت و سلطه او.»

میرزا حبیب الله خویی، شارح شهر نهج البلاغه، ضمن نقد مستندات صوفیه در عقیده به وحدت وجود، درباره استناد آنها به این حدیث می‌نویسد: «و أما الرواية الأخيرة فعلى تسليم صحة سندها و عدم كونها من موضوعات العامة، فعناها إحاطته تعالى بجميع العوالم و عدم خلوّ مكان منه عزّ و جلّ بهذا المعنى، و أين هذا ممّا زعمه حزب الشيطان من أنّ الوجود هو الله، تعالى عما يقول الظالمون علوّاً كبيراً» (خویی، ج ۱۳، ص ۱۶۴) یعنی: «اما درباره روایت اخیر (حدیث لو دلتم...) با فرض تسلیم درباره صحت سندش و اینکه آن را از مجعولات اهل سنت ندانیم، معنای آن احاطه خداوند بر تمام عالم و خالی نبودن مکانی از او (به همین معنا؛ یعنی احاطه داشتن

خداوند بر مکانها) است. این کجا و آنچه حزب شیطان می‌گویند که وجود همان خداوند است، کجا؟ خدا از آنچه ستمکاران درباره او می‌گویند، کاملاً برتر است. وی در ادامه، به شدت به انتقاد از ابن عربی و طرفداران او پرداخته است. (خویی، ج ۱۳، ص ۱۶۴) چنانکه ملاحظه می‌شود، میرزا حبیب، نسبت به صحت سند حدیث تردید دارد و برخورد صوفیه را با آن به نقد کشیده است.

همچنین عجلونی در کشف الخفاء از ابن حجر آورده است: «معناه أن علم الله يشمل جميع الأقطار فالتقدير: لهبط على علم الله، و الله سبحانه منزّه عن الحلول في الأماكن» (عجلونی، ج ۲، ص ۱۵۳) یعنی: «معنای حدیث این است که علم خداوند همه جا را فراگرفته، پس تقدیر کلام این می‌شود: «بر علم خدا فرود می‌آید» و خداوند از حلول در مکانها منزّه است.» محدثان و مفسران دیگری از اهل سنت نیز همین توضیح را درباره این حدیث مطرح کرده‌اند. (برای نمونه، نک: ثعلبی، ج ۹، ص ۲۳۰، بروسوی، ج ۹، ص ۲۱۸، مبارکفوری، ج ۹، ص ۱۳۳ و قاسمی، محاسن التأویل، ج ۵، ص ۹۸)

۷. نقد و بررسی برداشت عرفا و صوفیه از حدیث

۷-۱. ناسازگاری مکان‌مندی خداوند با آموزه‌های اسلامی

صرف نظر از تعارض دیدگاه «وحدت وجود و موجود» با آموزه‌های اسلامی^۱، در نقد برداشت صوفیه از این حدیث، می‌توان به روایاتی اشاره کرد که خداوند را منزّه از مکان‌دار بودن معرفی کرده است. مرحوم شیخ صدوق در کتاب التوحید، بابی را به احادیث همین موضوع اختصاص داده است. (نک: صدوق، التوحید، ص ۱۷۳-۱۸۵) از آن میان به روایت ذیل اشاره می‌شود:

«عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: قُلْتُ لِحُجَفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام هَلْ يَجُوزُ أَنْ نَقُولَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ

۱. تفصیل این موضوع را بنگرید در مقال "تحقیق در متن و اسناد حدیث «ان الله خلق آدم على صورته» و نقد دیدگاه ابن عربی" چاپ شده در فصلنامه پژوهشهای قرآن و حدیث دانشکده الهیات دانشگاه تهران؛ پاییز و زمستان ۱۳۹۰.



فِي مَكَانٍ؟ فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَنْ ذَلِكَ. إِنَّهُ لَوْ كَانَ فِي مَكَانٍ لَكَانَ مُحْدَثًا، لِأَنَّ الْكَائِنَ فِي مَكَانٍ مُحْتَاجٌ إِلَى الْمَكَانِ، وَالْإِحْتِيَاجُ مِنْ صِفَاتِ الْمُحْدَثِ لَا مِنْ صِفَاتِ الْقَدِيمِ» (همان) یعنی: «سلیمان بن مهران می‌گوید: به حضرت جعفر بن محمد علیه السلام گفتم که آیا جائز است که کسی بگوید خدای عزّ و جلّ در مکانی قرار دارد؟ امام فرمود: خداوند از این نسبت منزّه و برتر است؛ چراکه اگر خداوند در مکانی باشد، حادث است؛ زیرا آنچه در مکان است احتیاج به مکان دارد و احتیاج از صفات حادث است نه از صفات قدیم».

براساس این روایات که می‌توان گفت تواتر معنوی دارند، خداوند منزّه از مکان‌مند بودن است. آیا این همه تأکید بر چنین تنزهی، با این اعتقاد که نه تنها خداوند در مکانهاست؛ بلکه مکانها چیزی جز ذات خداوند نیستند، سازگار است؟ اگر این چنین بود، نفی مکان‌مندی خداوند در تعالیم الهی، امری لغو و بیهوده بود؛ زیرا در آن صورت نباید گفته می‌شد که خداوند مکان ندارد و نیازی هم به آن ندارد؛ بلکه باید گفته می‌شد که مکانها تجلی ذات خداست. حال آنکه چنین سخنی در آیات و روایات ملاحظه نمی‌شود. به عبارت دیگر نفی نیاز خداوند به مکان، به طور ضمنی حاکی از تباین ذاتی حق تعالی با کنه مکانهاست.

۲-۷- صفات الهی در آیه ۳ سورة حدید، متضاد نیست.

ابن عربی پس از بیان آیه سوّم سورة حدید می‌نویسد: «پس خداوند به ذاتش در همه چیز در یک حالت است؛ بلکه او عین چیزهای متضاد، مانند اوّل و آخر و ظاهر و باطن است».

ولی مراجعه به روایات معصومین گویای آن است که اسمهای اوّل و آخر و ظاهر و باطن، با هم متضادّ نیستند؛ بلکه اسم «اوّل» به قدیم بودن خداوند، اسم «آخر» به بقاء حق تعالی، اسم «ظاهر» به آشکار بودن خداوند به وسیله آیاتش و نیز غلبه و استیلا و او بر همه چیز و اسم «باطن» به علم و قدرت نافذ و نیز به نامحسوس بودن



خداوند، تفسیر شده است (نک: کلینی، ج ۱، ص ۱۱۵؛ سید رضی، ص ۲۷۲ و ۳۲۹)؛ اگر به این بیانات توجه شود، معلوم می‌گردد که این اسامی ضدّ همدیگر نیستند.

۳-۷- ناهمخوانی برداشت ابن عربی با سیاق حدیث

با توجّه به تفسیری که اهل بیت علیهم‌السلام از آیه سوّم سوره حدید داشته‌اند، می‌توان گفت که سیاق حدیث نیز با برداشت ابن عربی هم‌خوانی ندارد؛ زیرا پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پس از عبارت «لَو دَلِیْمٌ بِحَبْلِ لَهَبَطَ عَلَی اللّٰهِ»، آیه مزبور را تلاوت کرده‌اند و تفسیر آیه اصلاً با برداشت ابن عربی ارتباطی ندارد. همچنان‌که اشاره شد، در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام، اسم باطن خداوند در این آیه، به علم او به همه چیز دلالت دارد. (نک: کلینی، ج ۱، ص ۱۲۳ و صدوق، التوحید، ص ۱۹۰) این حاکی از آن است که بر فرض صدور حدیث از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، مراد ایشان از آن، اشاره به علم و قدرت مطلق الهی است. موضوعی که ترمذی و دیگران نیز بدان اشاره کرده‌اند. (ترمذی، ج ۵، ص ۷۸، آلوسی، ج ۱۴، ص ۱۶۸، عجلونی، ج ۲، ص ۱۵۳) بنابراین، نمی‌توان این حدیث را شاهی بر نظریه وحدت وجود دانست.

۸. نتیجه

با توجّه به اشکالاتی که در قسمت بررسی سند حدیث بیان شد و نیز تصریحات محدّثان اهل سنّت، می‌توان گفت حدیث «لَو دَلِیْمٌ بِحَبْلِ لَهَبَطَ عَلَی اللّٰهِ» از جهت اسناد، معتبر نیست.

همچنین بر اساس ساختار محتوایی آیات و روایات، می‌توان گفت که سیاق حدیث، با برداشت عرفا و صوفیه هم‌خوانی ندارد و بر فرض صدور این حدیث از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، مراد ایشان، اشاره به احاطه علم و قدرت خداوند بر همه جاست. موضوعی که در آیات و روایات دیگر، از جمله در تفسیر اهل بیت علیهم‌السلام از آیه سوّم سوره حدید، قابل مشاهده است.

منابع

قرآن کریم

۱. آشتیانی، سید جلال الدین. مقدمه تمهید القواعد. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۰ ش.
۲. آلوسی، محمود. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۳. آملی، حیدر. جامع الأسرار و منبع الأنوار. انتشارات علمی و فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۸ ش.
۴. ابن حنبل. المسند. بیروت: دارصادر.
۵. ابن عربی. محی الدین محمد بن علی. الفتوحات المکیه. بیروت: دارصادر.
۶. _____ . فصوص الحکم. انتشارات الزهراء، ۱۳۷۰ ش.
۷. ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو. البداية و النهاية. بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۷ ق.
۸. _____ . تفسیر القرآن العظیم. بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۹ ق.
۹. الألبانی، محمد ناصر. ضعیف سنن الترمذی. بیروت: المکتب الإسلامی، ۱۴۱۱ ق.
۱۰. بحرانی، سید هاشم. البرهان فی تفسیر القرآن. تهران: بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ ق.
۱۱. بروسوی، اسماعیل. تفسیر روح البیان. بیروت: دارالفکر.
۱۲. پهلوان، منصور. فصلنامه پژوهشهای قرآن و حدیث. تهران: دانشکده الهیات دانشگاه تهران؛ پاییز و زمستان ۱۳۹۰.
۱۳. ترمذی، محمد بن عیسی. سنن ترمذی. بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۳ ق.
۱۴. ثعلبی نیشابوری، احمد بن ابراهیم. الكشف و البیان عن تفسیر القرآن. بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق.
۱۵. خوئی، میرزا حبیب الله هاشمی. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة. تهران: مکتبه الاسلامیه، ۱۳۵۸ ش.
۱۶. سید رضی، ابوالحسن محمد بن حسین بن موسی. نهج البلاغة. قم: دارالهجرة.

١٧. صدوق، محمد بن علي بن حسين بن بابويه. التوحيد. قم: انتشارات جامعه مدرسين حوزه علميه، ١٣٩٨ ق.

١٨. صنعاني، عبد الرزاق. المصنّف. بيروت: المجلس العلمي.

١٩. طبري، ابو جعفر محمد بن جرير. جامع البيان في تفسير القرآن. بيروت: دار المعرفة، ١٤١٢ ق.

٢٠. عجلوني، اسماعيل بن محمد. كشف الخفاء. بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٠٨ ق.

٢١. عفيفي، ابو العلا. تعليقه و مقدمه فصوص الحكم. انتشارات الزهراء، ١٣٧٠ ش.

٢٢. قاسمي، محمد جمال الدين. محاسن التأويل. بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٨ ق.

٢٣. كاشاني، عبد الرزاق. شرح فصوص الحكم. قم: انتشارات بيدار، ١٣٧٠ ش.

٢٤. كليني، محمد بن يعقوب. الكافي. تهران: دار الكتب الاسلاميه، ١٣٦٥ ش.

٢٥. مباركفوري، أبو العلا محمد عبد الرحمن. تحفة الأئمة بشرح جامع الترمذي. بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٠ ق.

٢٦. مجلسي، محمد باقر. بحار الأنوار. بيروت: مؤسسة الوفاء، ١٤٠٤ ق.

٢٧. محدث قمي، عباس. مفاتيح الجنان. تهران: انتشارات صبا، ١٣٨٤ ش.

٢٨. مفيد، محمد بن محمد بن نعمان. الإرشاد. قم: كنز جبهاني هزاره شيخ مفيد، ١٤١٣ ق.

